

## خلیل شعبانی



از تبار علی  
سازمانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	ابراهيم
تاريخ تولد	۱۳۳۰
محل تولد	بوشهر - کنگان
تاريخ شهادت	۵/۷/۶۰
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	
مدفن	کنگان

## زندگینامه

شهید خلیل شعبانی در سال ۱۳۳۰ در یک خانواده مذهبی در شهر کنگان پا به عرصه ی گیتی گذاشت . شش ماه از داشت که مادرش را از دست داد . در سن ۵ سالگی جهت فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت . در سن ۸ سالگی برای یادگیری علم به دبستان اختر ( سابق ) و تحصیلات ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت . پس از کسب مدرک ششم به علت فقر مالی ترک تحصیل نمود . جهت امرار معاش به کمک پدرش به کار عکاسی پرداخت . شهید شعبانی بسیار خوش اخلاق و تا جایی که می توانست پشتیبان خانواده اش بود . ایشان به ورزش بخصوص فوتبال علاقه فراوان داشت . در سن بیست سالگی به سربازی اعزام گردید ولی در معاینه بدنی از خدمت معاف شد . سپس به مدت شش سال در کشور شیخ نشین قطر مشغول کار گردید . پس از بازگشت به ایران ازدواج نمود و حاصل ازدواج ایشان دو پسر و یک دختر می باشد . پس از دو ماه اقامت در ایران و ازدواج ، دوباره به قطر رفت و در آنجا به مدت یک سال در سمت شرطی ( پلیس ) مشغول کار شد . سپس به ایران بازگشت و به عضویت سپاه پاسداران جهت حراست از آرمانهای مقدس جمهوری اسلامی در آمد . شهید در جبهه بسیار با همرزمان صمیمی بود . در همه مراسمات جبهه از قبیل دعای کمیل ، توسل شرکت می نمود و شب زنده دار بود . شهید شعبانی در موخه ۵/۷/۶۰ در جبهه آبادان ، در عملیات ثامن الائمه که با هدف شکستن حصر آبادان ، آزادسازی جاده های آبادان - اهواز و آبادان - ماهشهر و منطقه اشغالی در شرق کارون در منطقه شمال آبادان با رمزی نصر من الله و فتح قریب آغاز گشته بود به درجه رفیع شهادت نایل گردید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

## وصیت نامه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اکنون به امر خداوند بزرگ و رهبری روح خدا خمینی بت شکن عازم جبهه و جنگ برای ادای وظیفه شرعی خود می باشم .

بنده بدون هیچ گونه ناراحتی عازم جبهه هستم و تمام اهل و اقارب و خانواده ام از من راضی هستند . این چند کلمه را می نویسم و اگر کسی از بنده ادعایی دارد طبق این وصیت نامه عمل کند . اموال خانه ام برای بچه هایم می باشد . حقوق ماهیانه ام هم به آنها بدهند . عیال و خواهران و اقوامم از من ناراحت نباشند . من برای حفظ ناموس آنها به جبهه می روم . همسر عزیزم در تربیت بچه هایم کوشا باش و آنها را حسین وار و حسین گونه تربیت کن که قدم در راه اسلام بگذارند و خواندن و نوشتن را یادگیرند و راه مرا ادامه دهند .

## مصاحبه

شهید به روایت همسر

ما در تاریخ ۲۲/۳/۵۶ ازدواج نمودیم. مراسم ازدواج ما بسیار ساده بود.

وی فردی بسیار خوش اخلاق و آرام بود. اعتقاد داشت که همیشه باید خنده بر لب هایمان باشد تا دلمان غمگین نباشد. به زندگی با دیدی زیبا می نگریست. به علت مسافرت های طولانی، کمتر در خانه حضور داشت. اما زمانی هم که در منزل حضور بود نهایت همکاری را با من داشت. ما او پسر و یک دختر داریم. هنگام تولد فرزند سوم شهید خیلی بی قرار بود با اینکه فرزند سوم بود ولی شهید شور دیگری داشت. یک روز در مسافرت بودم که ناگهان دچار یک دلشوره شدم. دلم گواهی یک واقعه می داد فردا صبح زود به خانه برگشتم، به حیاط که رسیدم ماشین سپاه پاسداران را از دور دیدم. سریعاً متوجه قضیه شدم. برادران سپاه خبر شهادت خلیل را به من دادند.

زبیده صنعتی

شهید به روایت همرزم

من در تاریخ ۱۵/۶/۶۰ و در عملیات ثامن الائمه همراه شهید بودم

وی در مسائل مذهبی بسیار فعال و پیش قدم بود. کوچک نفس و با همه رفتاری برادرانه داشت. برای یادگیری فنون نظامی همیشه در خط مقدم جبهه بود و ماموریت های محوله را به نحو احسن انجام می داد و در همه حال خنده رو بود.

یک روز هنگام گشت زنی در منطقه ایستگاه ۷ آبادان به یک باغ و خانه برخوردیم. باغ و خانه خالی از سکنه و پر از خرما و رطب بود. من به شهید گفتم بیا چند حصیر برداریم برای زیر پای بچه های رزمنده ببریم. ایشان قبول نکردند و گفتند: ما آمده ایم از مردم و زندگی شان دفاع کنیم نه این که وسایل شان را برداریم.

شب عملیات من مجروح شده بودم و مرا به بیمارستان انتقال داده بودند. بعد از چند روز که عملیات تمام شده بود. هنگام ملاقات، من از دوستان احوال خلیل را جويا شدم، آنها گفتند به شهادت رسیده است.

روحش شاد

محمد معمار

## خاطرات

خاطره های از دوستان و خویشاوندان شهید :

من و شهید در گارد ساحلی قطر پلیس بودیم به ما گفتند که می توانیم به مرخصی برویم . من و ایشان با هم به وطن برگشتیم . بعد از اتمام مرخصی می خواستیم به سر کار خود برگردیم . شهید به بوشهر رفت تا بلیط هواپیما بگیرد . اما موفق نشد . به شیراز رفت ولی باز هم موفق نشدند . خلاصه مجبور شدیم که با لنج برویم . از بوشهر سوار لنج شدیم و حرکت کردیم ولی به نیمه های راه که رسیدیم لنج آتش گرفت و سوخت ، خوشبختانه به ما آسیبی نرسید . با لنج دیگری دوباره به کنگان برگشتیم و در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ثبت نام کردیم و به عضویت سپاه پاسداران در آمدیم . انکار خدا می خواست که ما همین جا بمانیم و به وطن خود خدمت کنیم .

( حسن سالمی □ دوست شهید )



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران